

## بازنویسی پسااستعماری تاریخ: رمان بیمار انگلیسی اثر مایکل آنداچی

بهناز نیرومند\*

کارشناس ارشد ادبیات انگلیسی، دانشگاه علامه طباطبایی، ایران

حسین پیرنجم‌الدین\*\*

استادیار گروه انگلیسی دانشگاه اصفهان، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۹/۱۱/۱۶، تاریخ تصویب: ۹۰/۴/۱۵)

### چکیده

این مقاله بر آن است نشان دهد چگونه مایکل آنداچی کوشیده تاریخ شرق از دید غرب را در رمان بیمار انگلیسی (۱۹۹۲) بازنویسی کند. در پرتو رویکرد مطالعات استعمار و پسااستعمار و نیز با توجه به نظریه هیدن وایت مبنی بر روایت‌مندی تاریخ (مجازی بودن ذاتی سخن تاریخی)، نویسندگان کوشیده‌اند چگونگی به چالش کشیده شدن تاریخ مکتوب را در این رمان بررسی کنند. آنداچی، به عنوان یک نویسنده مهاجر پسااستعماری، سکوت دیرپای تحمیل شده بر به حاشیه رانده‌شدگان و استعمارشدگان تاریخ را می‌شکند تا صدای آن‌ها از پس قرن‌ها شنیده شود. او، همچنین، در این زمینه نوشتار ادبی را ابزاری برای درهم شکستن استیلای گفتمان متصلب تاریخ‌نگاری غرب می‌کند، که در آثار ادبی غربی نیز بازتاب یافته است. از سوی دیگر آنداچی مرز میان تاریخ و داستان را در بیمار انگلیسی مبهم و تار می‌کند تا با به پرسش کشیدن شأن شبه علمی تاریخ، داستان پسااستعماری را ابزاری برای بازنویسی تاریخ از دیدگاه «دیگری» کند.

**واژه‌های کلیدی:** استعمار/پسااستعمار، بیمار انگلیسی، تاریخ، روایت، مایکل آنداچی، مقاومت، هیدن وایت.

\* تلفن: ۰۳۱۱-۷۹۳۲۱۳۷، دورنگار: ۰۳۱۱-۷۹۳۲۱۳۷، E-mail: Zn1358@gmail.com

\*\* تلفن: ۰۳۱۱-۷۹۳۲۱۳۷، دورنگار: ۰۳۱۱-۷۹۳۲۱۳۷، E-mail: pirnajmuddin@fhn.ui.ac.ir

## مقدمه

در دنیای امروز، هیچ کشور یا ملتی نیست که از تأثیرات مستقیم یا غیر مستقیم امپریالیسم و استعمار در امان مانده باشد. ادوارد سعید (Edward Said) که در کتاب معروف خود با عنوان شرق‌شناسی (۱۹۹۵/۱۹۷۸) بر رابطه میان غرب و شرق از قرن هجده به بعد متمرکز شده، معتقد است نسبتی میان آن چه او «گفتمان شرق‌شناسانه» می‌خواند و نظام امپریالیسم/ استعمار وجود دارد. به نظر او تولید و نشر انگاره‌های خاص از شرق، به گسترش و تثبیت چیرگی غرب بر غیرغربیان کمک کرده است. یکی از راه‌های حفظ این سلطه گفتمان تاریخ بوده است.

مورخان غربی مدعی بودند که گزارش آنان از تاریخ گذشته، بازتولیدی معتبر و عینی از گذشته است. بر اساس این ادعاهای تاریخی، نویسندگان غربی، شرقی‌ها و غیراروپاییان را، به مثل، عقل‌گریز، خشن و بی‌تمدن و ازوپاییان را خردگرا، نوع‌دوست و متمدن باز می‌نمایاندند. این تقابل‌های دوگانه (binary oppositions) شرق را در برابر غرب قرار می‌دهد. در سراسر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، بریتانیا و فرانسه که مناطق وسیعی را تحت استعمار خود داشتند، دو قدرت امپریالیستی بزرگ محسوب می‌شدند. اما بعد از جنگ جهانی دوم، این اقتدار به تدریج همراه با افزایش حرکت‌های استقلال‌طلبانه در مستعمرات و استقلال ملت‌های استعمارشده رو به افول گذاشت. به تدریج، همان گونه که ادوارد سعید اظهار می‌دارد، همزمان با پایان قرن بیستم، بشر مرزبندی میان فرنگ‌ها را هر چه بیشتر «برساخته صاحبان قدرت» تلقی می‌کرد (۱۹۹۳، ۱۵). ظهور آثار پسااستعماری با رویکردی جدید به تاریخ، گواه برنفتن این نگرش بود که واقعیت همان است که مورخان غربی در نوشتار خود نشان داده اند، نگرشی که البته انعکاس آن در آثار ادبی غرب نیز به‌خوبی به چشم می‌خورد. نویسندگان پسااستعماری با تمرکز بر تجارب زندگی به حاشیه رانده‌شدگان چنین انگاشت‌های اروپا-محوری از تاریخ را به پرسش کشیدند.

در این زمینه، ما به نظرات یکی از فیلسوفان تاریخ، یعنی هیدن وایت (Hayden White) اشاره کرده‌ایم که معتقد است تاریخ‌شان خود را «به مثابه شیوه تفکری مستقل و مصدق از دست داده است» (وایت ۱۹۸۶، ۲۹). روایت‌های تاریخی، از نظر وایت، عباراتی استعاری‌اند و «استعاره غالب یک روایت تاریخی می‌تواند قاعده‌ای تجربی (a heuristic rule) تلقی شود که خودآگاهانه از لحاظ شدن برخی از انواع خاص داده‌ها به‌عنوان مدرک جلوگیری می‌کند» (۶۶). دیدگاه هیدن وایت درباره رد امکان «وجود دانایی علمی [از تاریخ]، از نوعی که به واقع

در مطالعه طبیعت مادی قابل حصول است» (۲۳) و در پی آن تلاش او برای به چالش کشیدن ادعای عینیت تاریخ‌نگاری غرب و همچنین نپذیرفتن تفاوتی ذاتی بین گفتمان تاریخ و روایت داستانی، همه مؤید تمایل نویسنده پسااستعماری برای فرارفتن از چنین مرزهای کاذب است. مایکل آنداچی، Michael Ondaatje (....۱۹۴۳)، یکی از این نویسندگان پسااستعماری است.

آنداچی نویسنده ای است پرکار و نامدار که ملیت کانادایی دارد؛ او از سریلانکا به انگلستان و از آنجا به کانادا مهاجرت کرد. از این رو طبیعی است که بسیاری از آثار او متمرکز بر موضوعاتی چون بحران هویت، مهاجرت، آمیختگی فرهنگی، مرزهای ناپیدا، یعنی دغدغه‌هایی اند که از ویژگی‌های بارز ادبیات پسااستعماری به شمار می‌آیند. آثار او مشتمل بر رمان، شعر، فیلمنامه، منتخب نظم و نثر و غیره‌اند که در میان آن‌ها رمان معروف بیمار انگلیسی (۱۹۹۲) جایزه گاورنر جنرالز (Governor General's Award) و نیز جایزه بوکر (Booker) را به خود اختصاص داده است. مقالات متعددی بر روی آثار آنداچی نوشته شده است که گزیده آن‌ها در کتابی با عنوان مطالعات فرهنگی مقابله‌ای و آثار مایکل آنداچی (۲۰۰۵) منتشر شده است. در اینجا به عنوان پیش درآمدی بر بحث به آن دسته از مقالات مجموعه فوق‌الذکر که به مسئله تاریخ در رمان‌های معروف آنداچی پرداخته‌اند، اشاره می‌کنیم.

برای نمونه، استفانی م. هیلگر (Stephanie M. Hilger) در مقاله خود «بیمار انگلیسی اثر آنداچی و بازنویسی تاریخ» به این نکته نگریسته که چگونه آنداچی مرز بین تاریخ و داستان را مخدوش می‌کند تا هویتی چند پاره و مبهم از شخصیت اصلی رمان به دست دهد (۴۸-۳۸). آجی هبل (Ajay Heble) در مقاله خود با عنوان «مایکل آنداچی و معمای تاریخ» به این مبحث می‌پردازد که چگونه آنداچی «شخصیت‌های حاشیه‌ای گذشته تاریخ» را در آثار غیرتاریخی خود مانند «مجموعه آثار بیلی کوچولو (۱۹۷۰) [و] بازمانده قتل عام (۱۹۷۶)» زنده می‌کند (نقل در استیون توتوسی دزپتنک ۱۱۵). در مقاله استیون توتوسی دزپتنک (Steven Tötösy de Zepetnek) با نام «بیمار انگلیسی اثر آنداچی و مسئله تاریخ» نویسنده «نامعین بودن، عدم تعریف پذیری [و] غیریت (the Otherness)» (۱۱۷) شخصیت‌های اصلی را محصول درآمیختن «سنت‌های داستان» و «تاریخ‌مندی واقعیت‌ها» می‌داند. از همین روست که آنداچی صحت موجودیت آلماشی یا همان بیمار انگلیسی را در تاریخ انکار کرده و یا دست کم مورد تردید قرار می‌دهد (۱۲۶). آلماشی فقط یک شخصیت داستانی است که هویتش تا پایان داستان همچنان گیج‌کننده و مبهم باقی می‌ماند.

در این جستار با انتخاب اثر معروف آنداچی، بیمار انگلیسی (۱۹۹۲)، به عنوان رمانی

پسااستعماری کوشیده‌ایم تا نخست به این مسئله پردازیم که چگونه آنداجی نهایت تلاش خود را می‌کند تا شأن شبه علمی تاریخ امپریالیستی را به چالش بکشد. افزون بر این، آنداجی به عنوان یک نویسنده مهاجر پسااستعماری، فرصت شکسته شدن مهر سکوت دیرپای شخصیت‌هایش، و ثبت دریافت‌های آن‌ها از واقعیت را فراهم می‌آورد. همچنین، اشارات شخصیت‌های تخیلی آنداجی به اشخاص و وقایع تاریخی، مرز میان تاریخ و ادبیات را محو و توأمان تاریخ‌مندی روایت و روایت‌مندی تاریخ را القا می‌کند. رمان آنداجی روایتی است بازتاب دهنده مقاومت نویسنده‌ای پسااستعماری در برابر روایت‌های استعمار و تاریخ‌نگاری غرب.

#### بحث و بررسی

##### تاریخ: واقعیت یا خیال؟

نسبتی هست میان تاریخ‌نگاری و استعمار. استعمارگران ادعا می‌کردند که تاریخ نگاشته آنان نظامی بود عینی که می‌توانست به «آن‌ها» در تقابل با «دیگران» مشروعیت ببخشد (اشکرافت و همکاران ۱۹۹۵، ۳۵۵). پیش از آن که بازنویسی تاریخ به راهبردی برای ویران کردن یا دست کم سست کردن مرکزیت تام گفتمان سلطه تبدیل شود، در قرن نوزده میلادی می‌کوشیدند روایت تاریخ را از روایت داستانی جدا کنند تا نتیجه تصدیق ادعای واقعی بودن داستان‌های روایت شده مورخان، به عنوان حقایق «یافت شده» و نه «تصور شده» یا تخیلی، باشد. تاریخ‌نگاران ادعا می‌کردند که انسجام، پیوستگی و ترتیب روایت‌هایشان منعکس‌کننده پیوستگی و ترتیب گذشته‌ای «عینی» بود (جنکینس ۱۴۱).

همان گونه که اشکرافت (Ashcroft) یادآور می‌شود کلمه تاریخ، مشتق از کلمه یونانی «هیستوریا (Historia)»، به معنای «تحقیق کردن» است (اشکرافت ۲۰۰۱، ۸۲). با این وجود، تاریخ امپریالیستی قرن نوزده بیشتر یک تأویل علمی کاذب بود تا تحقیق یا ثبت عینی گذشته. در حقیقت بازنمایی وقایع تاریخی به صورت علمی، منظم و متوالی راهی برای برساختن واقعیت جهان برای جوامع پسااستعماری بود. این نگاه علمی به تاریخ، به ایدئولوژی تاریخ‌نگاران ختم شد، یعنی: «مطالبه یک حقیقت روایی واحد که یکسره و بی‌چون و چرا نزدیکترین بازنمایی ممکن از وقایع باشد» (۸۴). اما، نظریه استعاره هیدن وایت، مدعای عینیت تاریخ‌نگاری (historiography) غرب را به چالش کشانید.

در کتاب مدار گفتمان (*Tropics of Discourse*) (۱۹۸۶)، هیدن وایت به نظرات هگل

(Hegel)، درویسن (Droysen)، نیچه (Nietzsche) و کروچه (Croce) به عنوان چهار نظریه‌پرداز برجسته تاریخ‌نگاری در قرن نوزدهم اشاره می‌کند که «اسطوره‌عینیت» تاریخ را با تأکید بر «عنصر تفسیری» در هر روایت تاریخی رد کردند. وایت این ایده را با توضیح سه روش راهیابی تفسیر و تعبیر به تاریخ‌نگاری بسط می‌دهد. او این سه شیوه را «توضیح با طرح‌بندی (emplotment)، توضیح با استدلال، و توضیح با تضمین ایدئولوژیک (ideological implication)» می‌نامد (وایت ۱۹۷۳، x). وایت استدلال می‌کند که کار متفکران تاریخ در گزینش و به هم آمیزی این راهبردها برای بازنمایی داده‌های خود و دستیابی به «انواع متفاوتی از تأثیرات تفسیری... ذاتاً کنشی شاعرانه» است (همان). وایت قائل است به تمایز گذاشتن میان آنچه تاریخ نامیده می‌شود، یعنی گفتمانی روایی که به پیوستگی تظاهر می‌کند، و آنچه که به واقع باید نامیده شود، یعنی رشته‌ای از داستان‌های ناپیوسته که مبنای فحواشان «به همان اندازه که یافتن واقعیات است بر ساختن [ابداع (an inventio)] واقعیات نیز هست» (وایت ۱۹۸۶، ۵۴). او معتقد است که گذشته «تنها از طریق متن، به میانجی ردپاهای همیشه از پیش تاریخیش تفسیرپذیر است» (جنکینس ۱۴۸). با این وجود، برای تبدیل این رد پاها یا نشانه‌ها به روایت‌های تاریخی باورپذیر و نشرپذیر، مورخ قالب‌های ادبی دوران خود یعنی صنایع ادبی غالب به کار رفته در متون ادبی - مثل استعاره، مجاز مرسل، مجاز جزء از کل و کنایه - را برای بازنمایی رویدادها به کار می‌برد (وایت ۱۹۷۳، ۳۴).

ایده چهار نوع «اسطوره (Mythoi)» نورثروپ فرای (Northrope Frye) در کتابش با نام کالبدشناسی نقد، پایه پندار وایت در این زمینه است. بر این اساس، وایت استدلال می‌کند که مورخ «تعبیر خویش از داده‌هایی را برمی‌سازد که در کتاب‌های وقایع‌نگاری به دست آورده است» و بنابراین، با انتخاب یک «طرح‌بندی داستانی» (Emplotment) خاص، داده‌های وقایع نامه‌های تاریخی را به داستان تبدیل می‌کند (وایت ۱۹۸۶، ۵۷). وایت چهار وجه طرح داستان یا چهار «کهن‌الگوی طرح داستان» (Archetypal plot structures) را شناسایی می‌کند: رمانس، تراژدی، کمدی و طنز که هر کدام از این وجوه، برای مورخ نوع متفاوتی از «تأثیر تفسیری» را فراهم می‌آورد (وایت ۱۹۷۳، ۴۲۶). او با بسط نظرات فرای، به این بحث می‌پردازد که وقایع تاریخی به خودی خود خنثی‌یند و آنچه آن‌ها را تراژیک، کمیک یا رمانتیک می‌کند، بسته به انتخاب سبک داستان توسط مورخ است. یک رویداد در آن واحد نیز می‌تواند بخشی از یک داستان تراژیک و کمیک باشد (وایت ۱۹۸۶، ۵۹). برای نمونه، مورخان رخدادهای «آسیب زایی» همچون شورش‌ها و جنگ‌ها را بررسی می‌کنند؛ با این وجود

روایت‌های تاریخی آن‌ها نه بازنمایی‌هایی محض از اتفاقات گذشته، بلکه عباراتی استعاری‌اند که در قالب طرحی داستانی، برای معنی بخشیدنی خاص به رویدادهای زندگی سازماندهی شده‌اند. در حقیقت روایت‌های تاریخی رویکرد فکری خاصی را نسبت به اتفاقات بر خواننده تحمیل می‌کنند. از آنجا که این روایت‌ها «استعاراتی مبسوط» اند، وایت بر استفاده مورخ از صنایع (tropes)، شگردها و اشکالی ادبی که احساس خواننده را در قبال رخدادهای بازنمایی شده برمی‌انگیزد، تاکید دارد. همان‌گونه که استعارات در آثار ادبی، به جای تصویر کردن یک شیء، توجه ما را به تصاویر دیگری معطوف می‌کنند که در نتیجه احساسی مشابه نسبت به آن شیء را در ما برمی‌انگیزند، مورخ نیز در روندی مشابه، با استفاده از صنایع بدیع و طرح‌های داستانی خاص و گزینش شده، معنای مورد نظر خود را به رویدادهای تاریخی می‌بخشد. امکان انتخاب طرح‌های داستانی (یا پیرنگ‌های) متفاوت، که خود نشان از ماهیت غیر علمی مطالعات تاریخی دارد، امکان تفسیرهای متفاوتی از رخداد‌های تاریخی را فراهم می‌آورد (۶۱).

با انکار تمایز بین تاریخ و داستان، وایت به ما یادآور می‌شود که «توانایی شناسایی عامل... ایدئولوژیک در گفتمان خود را داشته باشیم» و این گونه، از «تحریف‌های ایدئولوژیک» بهره‌ریم (وایت ۱۹۷۳، ۲). بر اساس نظر وایت، ایده استقلال رخداد‌های تاریخی در قرن نوزده تنها راهبردی غربی برای حفظ تفوق جامعه مدرن بر دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بود. به اعتقاد او بستر (closure) تفسیر تاریخی از کانون‌های قدرت سرچشمه می‌گیرد و باید با آن مقابله کرد (همان). بحث وایت مبنی بر این است که روایت‌های تاریخی بازنمایی به زبان مجازی از وقایع گذشته‌اند، که البته در کنار این واقعیت که «ابهام موجود در اسناد تاریخی، کمتر از متون مورد بررسی ناقدان ادبی نیستند» (لیچ ۱۷۱۹)، حاکی از این است که اعتبار اسناد تاریخی لزوماً بیشتر از اعتبار آثار ادبی نیست. رمان پسااستعماری که در بستر واقعی استعمار به عنوان ابزاری در دست استعمارشدگان برای تعریف و تبیین ماهیت خود پدیدار شد، استوار بر رشته‌ای از رخداد‌های تاریخی واقعی و نیز برخی دخل و تصرف‌های تخیلی است. به نظر وایت، ماده بخش ابداع شده و بخش یافت شده یک اثر داستانی، همان ماده تشکیل دهنده کتاب‌های تاریخی نیز هست (وایت ۱۹۸۶، ۵۴). بنابراین، رمان‌های پسااستعماری چونان روایت‌هایی داستانی نقش منابع بدیل ارجاع را در بازنمایی موقعیت واقعی جوامع و ملل پسااستعماری، از دیدگاه نویسندگان پسااستعماری، بر عهده دارند.

از این نکته نیز نباید غافل بود که روایت ابزاری قدرتمند برای بیان دریافت‌های خود از واقعیت در دست هر دو گروه استعمارکننده و استعمارشونده بوده است. طی قرون متمادی،

استعمارگران اروپایی از این ابزار برای «بر ساختن» واقعیتی که درگیرش بودند، یعنی شرق، بهره گرفتند تا شرق را آن گونه که می‌خواستند دیده شود، بازنمایی کنند. بویمر (Boehmer) در ادبیات استعماری و پسااستعماری (۱۹۹۵) می‌نویسد که استعمار مانند دیگر مظاهر قدرت مدعی تعاریف انحصاری است تا بتواند «واقعیتی گونه‌گون و ناپایدار» را پایش کند. حفظ استیلای استعمار از دو راه امکان‌پذیر بود: با سرکوب تفاوت‌ها و پیامد آن، با تکرار تعاریف و مفاهیم جهان شمول و غالب در ادبیات غرب (۱۶۷).

با این وجود، پیامد افول قدرت‌های امپریالیستی بعد از جنگ جهانی دوم و همزمان با رشد رویکردهای ضداستعماری و آغاز فرایند استعمارزدایی در بیشتر مستعمرات نویسندگان پسااستعماری از این ابزار مؤثر، یعنی روایت، برای رسانیدن صدای خود به‌جهانیان استفاده کردند. برای بازگرداندن خود باوری خود، بومیان مستعمرات به‌جای تقلید صرف از استعمارگران به‌مقاومت در برابر آن‌ها روی آوردند؛ «با اقتباس و تطبیق یافتن با زبان سفیدپوستان، آن‌ها یاد گرفتند که خود از خود بگویند» (۱۷۱). آن‌ها توانستند با استفاده از اشکال ادبی اروپایی، دیدگاه‌های نادیده گرفته شده خود درباره جهان را بیان کنند. بدین منظور آنان می‌بایست از راه تکرار و تقلید، بدیلی برای سنت‌های اروپاییان در تاریخ، ادبیات و فلسفه می‌ساختند. با این شیوه تقلید، آنان تصویری ناموزون از دنیای استعمارگر را به‌او منعکس کردند؛ چنان که هومی ک. بهابها (Homi K. Bhabha) بحث می‌کند، این تصویر تحریف شده از استعمار کننده، الگوی بازنمایی قدرت (اقتدار یا مرجعیت (authority)) را جابه‌جا می‌کند. این تقلید فقط روگرفتی (copy) صرف نیست، بلکه آفریدن چیزی است جدید. این گونه، نویسندگان پسااستعماری مهر سکوت دیرباز تحمیل شده بر خود را شکستند (۱۷۳-۱۷۲) تا ابراز وجود کرده و هویت خود را متفاوت از آنچه استعمارگران برای آنان بر ساخته بودند، معنا کنند. این عمل خود نوعی مقاومت تلقی می‌شود.

چنان که اشکرافت اشاره می‌کند، مفهوم مقاومت در برابر سلطه امپریالیستی فقط به‌یک «مخالفت» ساده خلاصه نمی‌شود. بلکه فرایندی است ممتد و بسیار ظریف در روابط استعماری (۱۳). «مقاومت در برابر انجذاب (Resistance to absorption)»، که پایدارترین نوع مقاومت پسااستعماری است، از یک نظر، در مخالفت با برداشت اروپا-محور از تاریخ و تاریخ‌نگاری، به مثابه ابزاری امپریالیستی برای برساختن سوژکتیویته (subjectivity)، بازتاب یافته است (۱۴). اشکرافت چندین شیوه مختلف واکنش استعمارشدگان به کارکرد امپریالیستی تاریخ را بر می‌شمرد: یکی پذیرش است، دیگری طرد (rejection) کامل، و سومین واکنش که

به ویژه پسااستعماری است «در گنجاندن [معترضه‌گویی یا انضمام]» (interjection)، یعنی «انضمام شرحی از تجارب حذف شده از تاریخ امپریالیستی به‌ثبت و ضبط تاریخی» (۱۰۱-۱۰۰) است. این انضمام حاکی از مقاومتی راهبردی و پسااستعماری است.

### به چالش کشیدن شأن شبه علمی تاریخ امپریالیستی

رمان بیمار انگلیسی یکی از پرشمار رمان‌های پسااستعماری است که مفهوم اروپا-محور تاریخ را افشا و آن را به چالش می‌کشانند. رمان به روایت داستان نقشه‌کشی مجارستانی به نام کنت لادیسلاس د آلماشی (Count Ladislaus de Almasy) می‌پردازد. آلماشی در همکاری با یک گروه اکتشاف در صحرای آفریقا است که جنگ جهانی دوم درمی‌گیرد و قاهره را تبدیل به یکی از میدان‌های نبرد می‌کند. در این زمان است که او عاشق یک زن متأهل انگلیسی به نام کاترین کلیفتون می‌شود و رابطه‌ای عاشقانه را آغاز می‌کند که بعدتر فاش می‌شود. جفری کلیفتون، همسر این زن، برای پایان دادن به این رسوایی که نام اشرافی‌خاندان او را لکه‌دار کرده است، نقشه قتل و خودکشی همزمان در جریان سقوط هواپیما را طراحی می‌کند. بعد از اصابت هواپیما به زمین، جفری در دم جان می‌سپارد، کاترین زخمی می‌شود و آلماشی از مرگ جان سالم به‌در می‌برد. آلماشی سرپناهی برای کاترین در درون غاری می‌یابد و برای کمک گرفتن از نزدیکترین واحه او را در غار رها می‌کند. اما جیب‌های نظامیان انگلیسی در میان راه او را به ظن جاسوسی دستگیر می‌کنند و در نتیجه، چندین سال طول می‌کشد تا آلماشی به پیمان خود وفا کرده و به غار نزد کاترین باز گردد. با پیدا کردن جسد مرده کاترین، آلماشی او را به هواپیمای کوچک خود سوار می‌کند و آن‌ها به پرواز در می‌آیند. اما قبل از این که به جایی برسند، هواپیما به علت نقص فنی آتش می‌گیرد، او بیرون می‌پرد و با بدن و صورتی سوخته در میان قبایل بادیه‌نشین فرود می‌آید. بادیه‌نشینان مدتی از او پرستاری می‌کنند، سپس در سال ۱۹۹۴ او را به پایگاه نظامیان انگلیسی در سیوا تحویل می‌دهند. او از بیابان‌های غربی به تونس و از آنجا با کشتی به ایتالیا فرستاده می‌شود. آنجاست که او در فهرست بیماران با ملیت «انگلیسی» ثبت‌نام می‌شود، در حالی که خود از نام و هویت خود بی‌اطلاع است، یا وانمود می‌کند که هیچ نمی‌داند. در بیمارستان پیزا، هانا که پرستار کانادایی جوانی است و با نیروهای ارتش به ایتالیا آمده، او را ملاقات می‌کند. با این اعتقاد که بیمار به علت شدت جراحاتش دیگر توان جابه‌جایی‌های مداوم را ندارد، هانا بر جداسدن از اردوگاه پرستاران و مراقبت از بیمار انگلیسی در ویلایی متروک اصرار می‌ورزد. در فاصله دو تا سه ماه قبل از



مرگ، و در حین این که هانا تنها کتابی که آلماشی از آتش‌سوزی هواپیما همراه خود آورده - یعنی کتاب تاریخ هرودوت را که او آن را حاشیه‌نویسی کرده - برای او می‌خواند، آلماشی یا همان بیمار انگلیسی در قالب پس‌نگاه‌هایی (flashback)، وقایعی را که قبل و بعد از جنگ جهانی دوم برای او رخ داده به خاطر آورده و بازگو می‌کند. بیمار انگلیسی، هانا و دو شخصیت دیگر، که چندی بعد به ساکنین ویلا می‌پیوندند، یعنی کیپ هندی و کراواجیو به زندگی کردن در کنار هم عادت کرده‌اند که ناگهان کیپ، اخبار بمباران شهرهای ژاپن را توسط نیروهای آمریکایی می‌شنود. مرگ همزمان آلماشی و شروع جنگی دیگر علیه ملل شرقی، مانند یک لحظه کشف و شهود، چشمان هانا و کیپ را بر ماهیت خبیث امپریالیسم آمریکایی و اروپایی باز می‌کند، و موجب می‌شود که آن‌ها ویلا را در حالی ترک کنند که از خدمت زیر پرچم نیروهای استعمارگر و امپریالیستی استعفا داده‌اند.

رمان با یادداشتی تاریخی یعنی با گزیده‌ای از صورتجلسه نشست انجمن جغرافیا آغاز می‌شود:

مطمئنم که بیشتر شما وقایع حزن‌انگیز مرگ جفری کلیفتون را در فلات گیلف کبیر، و به دنبال آن ناپدید شدن همسرش، کاترین کلیفتون، که در طول کاوش صحرائی در جستجوی زرزورا [شهری افسانه‌ای] در سال ۱۹۳۹ به وقوع پیوست، به خاطر دارید. نمی‌توانم جلسه امشب را بدون اشاره مشفقانه به آن اتفاقات حزن‌انگیز شروع کنم.

«و اما نطق امشب...»

گزیده‌ای از صورتجلسه نشست انجمن جغرافیا

نوامبر ۱۹۴۰، لندن

پس از به پایان بردن رمان، خواننده می‌تواند دلیل استفاده کنایه‌دار آنداچی از این گزیده را در اول داستان بیابد. این رمان، در واقع، داستان آن چیزهایی است که در پس اسناد تاریخی اروپاییان رخ داده است. در مدارک تاریخی رسمی، مانند گزیده‌ای که در بالا به آن اشاره شد، آنچه قابل دسترسی است این است که مأمور اطلاعات بریتانیایی، جفری کلیفتون، به طرز وحشتناکی درگذشت. اما آنداچی می‌خواهد ما سرگذشت مشروح کسانی را بخوانیم که به این اتفاق تاریخی مربوط یا در آن دخیل بوده‌اند، ولی هرگز چیزی راجع به آن‌ها به ثبت نرسیده. او بیشتر معطوف رخدادهای تلخی است که در طول و در پایان جنگ جهانی دوم برای شخصیت‌های غیرانگلیسی داستان مثل هانا، کیپ، کراواجیو و بیمار به اصطلاح انگلیسی - که

در واقع انگلیسی نیست - اتفاق می‌افتد. در حقیقت، با خواندن *بیمار انگلیسی* به عنوان رمانی تاریخ‌نگارانه، خواننده متوجه می‌شود که چگونه آنداچی در مقام نویسنده‌ای پسااستعماری جنبه‌ای دیگر از تاریخ را در این رمان بازسازی می‌کند - جنبه‌ای متفاوت از آنچه در تاریخ رسمی انجمن جغرافیا مورد تأکید قرار گرفته است.

آنداچی با به حاشیه راندن تاریخ اروپاییان بر آن است تا روایت خود را از اتفاقات حول و حوش سال‌های جنگ جهانی دوم و آن چه بر این چهار شخصیت ستم‌دیده رفته، در قالب شرحی داستانی از رخداد‌های نیمه تخیلی - نیمه واقعی ارائه دهد. برای نیل به این هدف، آنداچی اجازه می‌دهد که *بیمار انگلیسی* مرجعیت خودایستای آثار کلاسیک تاریخی غرب را در هم بشکند. در چاپ ۱۸۹۰ تاریخ هرودوت که همراه *بیمار انگلیسی* از آتش‌سوزی هواپیما سالم بیرون می‌آید «صفحاتی از کتاب‌های دیگر بریده و با چسب به همراه یادداشت‌هایی از مشاهدات خود [بیمار انگلیسی] به متن اضافه شده - به طوری که آن صفحات جزئی از متن هرودوت شده‌اند» (آنداچی ۱۷). این ضمیمه کردن به متن کتاب تاریخ بسندگی اطلاعاتی که این کتاب، به عنوان بازنمایی حقیقی از واقعیت، در اختیار خواننده قرار می‌دهد را زیرسؤال می‌برد. از طرف دیگر، چنین الحاقاتی، ادعاهای شبه علمی تاریخ غرب را به عنوان روایتی جدا و متفاوت از روایت‌های داستانی به چالش می‌کشاند. استفاده از حکایات شخصی لابه‌لای صفحات یک کتاب تاریخ «در تبیین هیدن وایت، بدیع‌پردازی [ریطوریکا (rhetoric)] و ناهمگنی بازنمایی تاریخی را بازحک می‌کند (re-inscribes)» (اشکرافت ۹۲).

افزون بر این، اشاره کنایه‌آمیز *بیمار انگلیسی* به پنداشت غلط صحت بی‌چون و چرای گزارش‌های تاریخ‌نگاران، این حقیقت که واقعی بودن بازنمایی تاریخی همیشه توسط اروپاییان فرض مسلم تلقی شده را آشکار کرده و به چالش می‌کشاند. طعنه آنداچی به چنین فرضیات غلطی ایده غربی امکان بازنمایی صادقانه از وقایع گذشته را بار دیگر وقتی در هم می‌شکند که *بیمار انگلیسی* کتاب تاریخ هرودوت را «کتاب راهنمای... دروغ‌های مفروض» می‌نامد (آنداچی ۲۶۱). «وقتی حقیقت آنچه را که به نظر دروغ آمده بود، کشف می‌کرد، قوطی چسب خود را می‌آورد و یک نقشه یا اخبار بریده از روزنامه» یا طراحی‌ها و دست‌نوشته‌های خود را در آن می‌چسباند (همان). پرسش این است که چگونه می‌شود کتابی راهنما با دروغ‌ها و شرح‌های نادرست از واقعیت سر و کار داشته باشد و در عین حال، شأن خود را هم داشته باشد؟ توضیح این است که کتاب‌های تاریخی، پیش از هر چیز روایت‌هایی نوشته شده در چارچوب‌های ذهنی نویسندگان‌شانند. همان‌گونه که سعید در شرق‌شناسی (۱۹۹۵) استدلال می‌کند، در

سرتاسر تاریخ، نویسندگان غربی و تاریخ‌نگاران استعمارگر کوشیده‌اند تا بازنمایی‌هایی خاص از دیگر ملت‌ها را ارائه دهند که ممکن است درست یا دقیق نبوده باشند. این همان است که بیمار انگلیسی به آن اشاره می‌کند. گرچه «همه آن‌ها با هرودوت به خواب می‌رفتند» (آنداچی ۱۵۱)، و آن را چون کتاب راهنمایی برای «کشف» (۲۵۶) گذشته به کار می‌بردند، ولی او آگاه بود که این کتاب تاریخ «بیشتر یک کشکول (commonplace book) بود» (۲۴۵) که به آن تفسیرها و برداشت‌های خود را که او آنها را حقیقت می‌انگاشت، می‌افزود. در واقع، آنداچی در عمل «دنیای تاریخ رسمی» (۱۵۳) و دودمان و تباری که این دنیا به آن‌ها برتری می‌دهد را رد می‌کند. بیمار انگلیسی در مقام کاوشگر بیابان‌های آفریقا و نقشه‌کشی استعماری، که البته بر اساس طبقه‌بندی آلبر ممی (Albert Memi) در استعمارگر و استعمار شده (۱۹۶۵) نقش استعماری خود را نپذیرفته است، بیابان را به عنوان «مکانی که انتخاب کرده بودند... تا با آمدن به آنجا از تبار و پیشینیان خود رها شوند» (آنداچی ۲۶۵) توصیف می‌کند؛ تباری که اندیشه غربی آن را بر موقعیت کنونی جوامع پسااستعماری و بر تاریخ دیگر ملل رجحان می‌دهد.

#### دسترسی استعمارشدگان به ابزار گفتار و نوشتار

آنداچی انحصاری بودن تفکر غرب را با مطرح کردن اندیشه‌ها و نگرش‌های دیگران درهم می‌شکند. او تجارب زندگی حال و گذشته شخصیت‌هایش را رو کرده و به آن‌ها در نوشتار خود جانی تازه می‌بخشد. شخصیت‌هایی که او برای روایت خود انتخاب کرده، مستقیم یا غیرمستقیم، قربانی امپریالیسم بوده‌اند و هر یک در این فرایند چیزی را از دست داده‌اند. هانا بچه به دنیا نیامده و پدرش را در جنگ از دست داده، کراواجیو انگستان دستش را، بیمار انگلیسی تمام بدن سوخته‌اش را، و کیپ هویت واقعی و نام هندی کیرپال سینج خود را. این‌ها چیزهایی نیستند که در تاریخ رسمی به ثبت رسیده باشند. با این حال، آنداچی به ما مجال می‌دهد تا صدای خاموش آنها را بشنویم. در فصل نخست داستان، وقتی هانا کتاب آخرین بازمانده (*The Last of the Mohicans*) را از کتابخانه بر می‌دارد، با دیدن تصویر روی جلد که «یک سرخپوست را در پیش زمینه [و نه در پس زمینه] تصویر نشان می‌دهد، خوشحال می‌شود (آنداچی ۱۳). برداشتن چنین کتابی و نشان دادن چنین واکنشی پیش‌تابی می‌کند که رمان آنداچی درباره چه خواهد بود. آنداچی هم قصد دارد غیراروپاییان را در مرکز توجه خود قرار دهد.

به عنوان خط مشی‌ای پسااستعماری، آنداچی به شخصیت‌هایش امکان می‌دهد از ابزار

نوشتار چون وسیله‌ای برای ثبت موجودیت خود و همچنین رها کردن صداهای ساکت شده خود استفاده کنند. نویسنده اجازه می‌دهد تا هانا شرح آن‌چه را که خود فکر، احساس و تجربه می‌کند، بنگارد یا حاشیه‌نویسی کند. به مثل، در جای دیگری از داستان، هانا همان کتاب آخرین بازمانده را برداشته و بر آخرین صفحه سفیدش توصیفی راجع به کراواجیو می‌نویسد و در آن تلقی خود از محبوبیتش نزد دیگران را نیز بیان می‌کند:

اینجا مردی است به نام کراواجیو، یکی از دوستان  
پدرم. همیشه او را دوست داشته‌ام. او بزرگتر از من  
است، فکر کنم چهل و پنج سال داشته باشد. او در  
دوره ابهام به سر می‌برد، به هیچ چیز اعتماد  
ندارد. به دلایلی من مورد توجه اویم. (۶۵)

فراهم کردن این امکان برای خواننده تا بتواند نه تنها از احساسات هانا، به‌عنوان زنی غیراروپایی، درباره اطرافیان بلکه از نگرش او نسبت به خودش نیز آگاه شود، نشان از دغدغه آنداچی برای رسانیدن صدای خاموش به حاشیه رانده شدگان دارد. شبیه به یادداشتی که هانا در آخر کتاب آخرین بازمانده می‌نویسد، در جایی دیگر بندی توصیفی درباره توپخانه‌ای به نام «زم-زما» می‌نویسد که «در بسیاری از جنگ‌ها، در قرن هجده و نوزده میلادی، از آن علیه سیک‌ها استفاده می‌شده» (۱۲۵). یا با افزودن بندی حاوی توصیفی تاریخی به آخر رمان کیم اثر کیپلینگ (Kipling)، هانا برداشت‌های ذهنی خود از ستمی را که بر غیراروپاییان در طی قرن‌ها رفته به‌نگارش در می‌آورد. این حقیقت تاریخی راجع به قتل عام سیک‌ها ممکن است در هیچ یک از کتابهای تاریخی اروپاییان ثبت نشده باشد. اما آنداچی آن را به عنوان حقیقتی تاریخی به‌ثبت می‌رساند. بنابراین، افزودن این اطلاعات تاریخی به یک اثر داستانی، ایده ابهام‌آمیز بودن مرز میان ادبیات و تاریخ، بحث اصلی هیدن وایت در *Metahistory* (۱۹۷۳)، را تقویت می‌کند.

### مرز مبهم میان ادبیات و تاریخ

استفاده راهبردی نویسنده پسااستعماری از ابزار روایت، برای بازتاب حقایق تاریخی زندگی ملت‌های پسااستعماری در آثار ادبی، «ناهمگنی (heterogeneity) بازنمایی تاریخی» (اشکرافت ۹۲) را به تصویر می‌کشد و این همان کاری است که آنداچی در رمان خود انجام

داده است. آنداچی با قرار دادن تاریخ دقیق روز و ماه و سال در کنار خاطراتی که بیمار انگلیسی از حافظه بازگو می کند، در واقع امکان بازسازی تاریخی یکسره عینی را مخدوش می کند. اشارات او به شخصیت‌های حقیقی تاریخ در سال ۱۴۸۳ مثل پیکو (Pico)، میکلائو (Michelangelo)، و پلیزیانو (Poliziano) (آنداچی ۶۰)، و آشکار کردن حوادث زندگی و چگونگی مرگ آن‌ها، در متن یک اثر داستانی، گرایشی پسااستعماری است. اشارات کیپ به افراد حقیقی مانند «شاه لئوپولد (King Leopold) بلژیکی» و «هری ترومن (Harry Truman) آمریکایی» (۳۰۴) خواننده را از کشیدن خطی جداکننده بین مطالب تخیلی و داستانی از یک سو و مطالب واقعی و تاریخی از سوی دیگر عاجز می سازد. این‌ها شواهدی هستند که رمان بیمار انگلیسی را به رمانی تاریخ‌نگارانه و صدای نویسنده/راوی آن را به صدای یک مورخ تبدیل می کند. همان‌گونه که لیندا هاچن بیان می کند، موقعیت خالق یک فراداستان تاریخ‌نگارانه (historiographic metafiction) در آن واحد موقعیت رمان‌نویس و مورخ روایی است (هاچن ۱۴۸).

این وجه از داستان تاریخ‌نگارانه تمایز بین تاریخ، زندگینامه، و قصه را از بین می برد و فرضیات اروپا-محور، مبنی بر وجود یک حقیقت تاریخی عینی را به چالش می کشاند (مارتا دوراک، کرولر ۱۶۵). این امتزاج مواد ادبی و تاریخی و پیامد آن محو شدن تمایز بین ادبیات و تاریخ در رمان آنداچی در اشارات شخصیت‌ها به افراد حقیقی در تاریخ و یا در تلمیحاتی که به کتاب‌های نویسندگان واقعی شده به خوبی نمود یافته است. نمونه این که، آنداچی داستان زندگی شخصیت اصلی رمان، یعنی بیمار انگلیسی، را کنار تاریخ زندگی ازرا پاند ( Ezra Pound) می گذارد، شاعری آمریکایی که به جرم خیانت در جریان جنگ جهانی دوم اسیر شد و قبل از محاکمه چند روزی در زندانی در ایتالیا به سر می برد. با یادآور شدن این نکته به خواننده که بیمار انگلیسی مدتی را در ایتالیا در مقری سپری می کند نزدیک به مقری که ازرا پاند در آن زندانی بوده، آنداچی سعی بر کاستن فاصله میان تولیدات داستانی و اسناد تاریخی دارد. اگر بیمار انگلیسی فقط شخصیتی تخیلی باشد چگونه ممکن است که برای مدتی در همان مکانی اقامت کند که شخصی حقیقی مانند پاند زندگی کرده است؟ با در کنار هم قرار دادن واقعیت و خیال آنداچی تلاش می کند تا به تلویح بیان کند که رمانش، گرچه اثری ادبی است، اما ریشه در واقعیت بیرونی دارد.

ضمیمه کردن زمان دقیق به اتفاقاتی که در قالب روز و ماه و سال برای شخصیت‌های داستانی این رمان رخ داده، وجهی تاریخ‌مندانانه به جنبه ادبی رمان می افزاید و در عین حال

درهم شکننده شأن یکپارچه و متصلب تاریخ امپریالیستی می‌شود که مدعی است تنها حقیقتی است که ارزش ثبت شدن را دارد. داخل کردن مطالب تاریخی به متن روایتی داستانی تفاوت بین روایت تاریخ و روایت داستان را مخدوش می‌کند. فصل چهارم رمان با عنوان: «جنوب قاهره ۱۹۳۸-۱۹۳۰» با روایت راوی سوم شخص مفرد آغاز می‌شود که شرحی مختصر از گسترش منافع مستعمراتی در بیابان‌های مشرق زمین «از ۴۲۵ پیش از میلاد تا اوایل قرن ۲۰» را ارائه می‌دهد (آنداچی ۱۴۱). آن‌چه در این فصل می‌خوانیم توضیحی شفاهی از اتفاقاتی است که طی سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۸ برای بیمار انگلیسی رخ داده و او آن‌ها را برای هانا بازگو می‌کند. آنداچی امکان اطلاع یافتن از این حوادث تاریخی را با تاریخ سال و ماه آن برای خواننده فراهم می‌آورد. همچنان که بیمار انگلیسی در حال به یادآوری و بازگو کردن گذشته خویش است، بیشتر بندهای این فصل با چنین تاریخ‌هایی شروع می‌شود: «در ۱۹۳۰ ما نقشه‌کشی بخش اعظم فلات گیلف کبیر را آغاز کرده بودیم...»، «۱۹۳۰. اولین سفر ما...»، «زمانی در ۱۹۳۰ من به یک قافله بادیه‌نشین پیوستم...»، «۱۹۳۳ یا ۱۹۳۴. سالش را فراموش کرده‌ام»، «روز پنجم ماه مه، از صخره‌ای سنگی بالا رفتم...»، «در ۱۹۳۶ جوانی به نام جفری کلیفتون دوستی را ملاقات کرده بود...»، «سال ۱۹۳۶ بود، آغاز داستان ما...» (۱۵۲-۱۴۴). اشاره به این همه سال و ماه از طرف نویسنده تصادفی نیست. آنداچی می‌خواهد به اندازه کافی دلایل موجه و محکمی برای اثبات این ادعا ارائه دهد که روایت او، گرچه در ظاهر خیالی است، اما می‌تواند مدرکی تاریخی نوشته شده از دیدگاه «دیگری» در نظر گرفته شود.

### نتیجه

استیلای استعمار در سراسر جهان در اواخر قرن نوزده میلادی گسترش پیدا کرده و در پایان جنگ جهانی اول به اوج خود رسید (سعید، ۱۹۹۵). با گسترش نفوذ قدرت‌های امپریالیستی اروپایی در مشرق زمین، شرق شناسان غربی در روایت‌های تاریخی و همچنین داستانی خود بازنمایی‌هایی خاص از شرق و شرقی ارائه دادند که برخاسته از گفتمان شرق‌شناسانه، مبتنی بر برتری ذاتی غرب بر شرق بود. کوتاه سخن آن‌که، فرهنگ، به تعبیر سعید (همان)، جاده صاف کن استعمار و توسعه‌طلبی غربیان شد. برای مقاومت در برابر این‌گونه بازنمایی‌ها در آثار ادبی غرب که در آن‌ها در تقابل‌هایی دوگانه فرودستی غیراروپاییان به عنوان نژادهای دست دوم و نامتمدن مسلم گرفته می‌شود تا از این رهگذر استیلا و حضور استعماری غرب توجیه شود، نویسندگان پسااستعماری مصمم شدند تا خود به بازنمایی از

مردم و جامعه خود دست یازند. آنان بر آن شدند در برابر تصاویر قالبی غالب که نویسندگان غربی در طول تاریخ پرداخته و نشر داده‌اند، مقاومت کنند. بحث هیدن وایت در باب روایت‌مندی تاریخ، دلیل و انگیزه‌ای است کافی برای التفات نویسندگان پسااستعماری به بازنویسی تاریخ مکتوب غربی. از این حیث رمان بیمار انگلیسی اثر آنداچی نمونه خوبی است که در آن نویسنده مفهوم اروپا-محور از تاریخ، به عنوان آینه‌ای در برابر واقعیت، را با رویکردی مقاومت گونه رد می‌کند. شکستن مهر سکوت دیرپای تحمیل شده بر به حاشیه رانده شدگان و استعمارشدگان («مفلوکان زمین»، به تعبیر فرانتس فانون) و فراهم آوردن امکان دسترسی آنان به ابزار نوشتار، همچنین محو کردن مرزبندی بین تاریخ و داستان تمهیداتی‌اند که آنداچی از طریق آن‌ها شأن شبه علمی تاریخ را مورد تردید و اعتراض قرار داده و داستان پسااستعماری را ابزاری معرفی می‌کند برای بازنویسی تاریخ از منظر «دیگری».

### Bibliography

- Ashcroft, Bill. (2001). *Post-Colonial Transformation*. London: Routledge.
- Ashcroft, Bill, et al. (1995). *The Post-Colonial Studies: Reader*. London: Routledge.
- Boehmer, Elleke. (1995). *Colonial and Postcolonial Literature: Migrant Metaphors*. Oxford: Oxford University Press.
- Hilger, Stephanie M. (2004). "Ondaatje's *The English Patient* and Rewriting History." *Tötösy de Zepetnek* 38-48.
- Hutcheon, Linda. (1988). *A Poetics of Postmodernism: History, theory, Fiction*. London: Routledge.
- Jenkins, Keith. (1995). *On "What Is History?": From Carr and Elton to Rorty and White*. New York: Routledge.
- KrÖller, Eva-Marie, ed. (2004). *The Cambridge Companion to Canadian Literature*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Leitch, Vincent B. ed. (2001). *The Norton Anthology: Theory and Criticism*. New York: Norton & Company.
- Ondaatje, Michael. (2004). *The English Patient*. London: Bloomsbury.
- Said, Edward. (1993). *Culture and Imperialism*. London: Vintage.
- . (1995). *Orientalism*. 2<sup>nd</sup> ed. London: Penguin.
- Tötösy de Zepetnek, Steven, ed. (2005). *Comparative Cultural Studies and Michael Ondaatje's Writing*. Indiana: Purdue University Press.

- . (2005). "Ondaatje's *The English Patient* and Questions of History." *Tötösy de Zepetnek* 115-138.
- White, Hayden. (1973). *Metahistory: The Historical Imagination in Nineteen Century Europe*. Baltimore & London: The Johns Hopkins University Press.
- . (1986). *Tropics of Discourse: Essays in Cultural Criticism*. Baltimore & London: The Johns Hopkins University Press.
- . "The Historical Text as Literary Artifact", *The Norton Anthology: Theory and Criticism*. Ed. (2001). Vincent B. Leitch. New York: Norton & Company. 1709-1729.

